

[ج: وضع عام موضوع له خاص 1](#_Toc24977899)

[بررسی ادعای استحاله وضع عام موضوع له خاص 2](#_Toc24977900)

[د: وضع خاص موضوع له عام 4](#_Toc24977901)

[بررسی کیفیت وضع در حروف و هیئات 5](#_Toc24977902)

[مسالک معنای حرفی 5](#_Toc24977903)

[الف: علامیت 6](#_Toc24977904)

[ب: اتحاد ذاتی معنای حرفی و اسمی و اختلاف در لحاظ 6](#_Toc24977905)

**موضوع**:  وضع عام موضوع له خاص/ تقسیم بر اساس معنای موضوع له / تقسیمات وضع/ وضع/ مقدمه علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در تقسیم وضع بر اساس معنای موضوع له قرار دارد که دو قسم وضع عام موضوع له عام و وضع خاص موضوع له خاص مورد بررسی قرار گرفته و در ادامه وضع عام موضوع له خاص مورد بررسی قرار می گیرد.

# ج: وضع عام موضوع له خاص

مشهور فقها قائل به امکان وضع عام موضوع له خاص شده اند. اما مرحوم ایروانی این قسم از وضع را محال می دانند.[[1]](#footnote-1)

برای وضع عام موضوع له خاص مثالی هایی مطرح است. مرحوم خویی در مورد مشترک لفظی قائل به عام بودن وضع و خاص بودن موضوع له شده اند. بیان ایشان این است که واضع به عنوان مثال لفظ «عین» را برای یکی از معانی آن وضع کرده است که تا هفتاد معنا برای لفظ «عین» از جمله چشم، چشمه، طلا و ... شمرده شده است. در این مورد واضع بیان می کند که «وضعت لفظ العین لأحد هذه المعانی» و روشن است که لفظ عین برای مفهوم تعبیر «أحد هذه المعانی» وضع نمی شود بلکه تعبیر «أحد هذه المعانی» عنوان مشیر است و در نتیجه برای مصداق این عنوان وضع صورت می گیرد.

شبیه کلام مرحوم آقای خویی در کتاب بحوث نیز مطرح شده است.

مثال معروف برای وضع عام موضوع له خاص، معانی حرفی است که مشهور فقهاء قائل شده اند که در معانی حرفی وضع عام موضوع له خاص است؛ یعنی واضع یک معنای کلی را تصور کرده، اما لفظ را در ازای همان مفهوم عام وضع نکرده است، بلکه به ازای مصادیق و افراد آن وضع صورت گرفته است.

## بررسی ادعای استحاله وضع عام موضوع له خاص

در مورد وضع عام موضوع له خاص ادعای استحاله شده و دلیلی بیان شده است که باید مورد بررسی قرار گیرد.

در مورد استحاله وضع عام موضوع له خاص گفته شده است که مفهوم عام همانند مفهوم انسان حاکی از مابه الامتیاز افراد نیست بلکه حاکی از ما به الاشتراک افراد است و با این فرض امکان نخواهد داشت که با مفهوم انسان، مابه الاشتراک افراد تصور شده و لفظی در ازای مابه الامتیاز و خصوصیات فردی وضع شود؛ چون تصور ما به الاشتراک برای وضع لفظ به ازای مابه الامتیاز افراد کافی نیست کما اینکه تصور جنس مانند حیوان برای تصور انواع آن کافی نیست؛ چون صرفا حیوانیت به عنوان مابه الاشتراک تصور شده است و نمی تواند موجب وضع لفظی برای خصوصیت ناطق بودن باشد که مابه الامتیاز انسان از سایر حیوانات است و تصور نشده است.

در پاسخ از اشکال مطرح شده، محقق عراقی مطلبی بیان کرده اند که در بحوث نیز مورد پذیرش واقع شده است. کلام محقق عراقی این است که مفاهیم به دو قسم تقسیم می شوند. قسم اول مفاهیم کلی ذاتی است که جامع ذاتی بین افراد را بیان کرده اند که در این قسم اشکال وارد است؛ چون به عنوان مثال در مورد مفهوم انسان حکایت از خصوصیات فردی انسان وجود نداردبلکه صرفا مابه الاشتراک افراد است. اما قسم دوم مفاهیم کلی انتزاعی هستند که از فرد به تمام وجود آن انتزاع می شود کما اینکه مفهوم «فرد الانسان» یا «مصداق الانسان» به صورت اجمالی حاکی از افراد به تمام خصوصیات آنان است و در نتیجه می تواند مشیر به افراد باشد؛ چون به عنوان مثال زید یا عمرو به تمامه مشارٌالیه تعبیر «فرد الانسان» یا «مصداق الانسان» است. در تصور جنس نیز در صورتی که به جای تصور حیوان، نوع الحیوان گفته شود، به صورت اجمالی مشیر به انواع خواهد بود و در نتیجه واضع می تواند در وضع به صورت «فرد النسبة الابتدائیه» را لحاظ کرده و لفظ «من» را برای آن وضع کند.[[2]](#footnote-2)

به نظر ما بحث به صورت آسان تر قابل حل است؛ چون به نظر ما حتی در تصور مفهوم ذاتی می تواند مشیر به افراد باشد؛ چون فردیت فرد به عوارض مشخصه آن نیست بلکه با اشاره به وجود آن است و لذا اگر مفهوم کلی دارای هزار قید نیز باشد، تا زمانی که اشاره به خارج نشده و از تعابیری همچون «آن» استفاده نشود، جزئی نخواهد شد ولو اینکه کلی منحصر به فرد باشد. البته تصور جنس برای تصور انواع متفاوت است؛ چون در مورد جنس، نوع زائد بر جنس دارای فصل است، اما فرد زائد بر جامع و کلی نیست بلکه فرد در صورتی است که کلی با اشاره به خارج همراه ولو اشاره ذهنی باشد. در نتیجه تشخص و جزئی شدن وجود به عوارض آن نیست بلکه به وجود آن است که در کلام فلاسفه متأخر نیز مطرح شده است.

بنابراین لازم نیست که مفهوم فرد الانسان یا فرد النسبة الابتدائیه تصور شود؛ چون در این موارد نیز اشاره به خارج لازم است و به همین جهت تعبیر انسان، تصور شده و با این مفهوم به صورت انحلال به خارج اشاره می شود کما اینکه در مثالی زعیم که قصد نامگذاری فرزندان متولد شده در یک روز خاص را دارد، تعبیر «وضعت اسم علیّ للمولود فی هذا الیوم» را به کار برده و اشاره به افراد خارجی می کند که اسم هر یک از کودکان علیّ خواهد شد. البته در صورتی که در هنگام استفاده از تعبیر «وضعت اسم علی للمولود فی هذا الیوم» اشاره به خارج نداشته و مفهوم «المولود فی هذا الیوم» را در نظر داشته باشد، لفظ علیّ مرادف مفهوم کلی «المولود فی هذا الیوم» خواهد شد و در نتیجه نام کودکانی که در آن روز متولد شده اند، علیّ نخواهد شد ولی این خلف فرض است؛ چون زعیم «المولود فی هذا الیوم» را مشیر به خارج قرار می دهد و به نحو انحلال لفظ علی را برای نوزادان وضع می کند که در این صورت وضع عام موضوع له خاص محقق می شود.

برای روشن شدن وضع عام موضوع له خاص در مقابل وضع عام موضوع له عام در مورد احکام، می توان به جعل حکم به نحو صرف الوجود و مطلق الوجود اشاره کرد؛ چون در صورتی که جعل حکم به صورت صرف الوجود باشد، وضع عام موضوع له عام خواهد بود، اما در صورتی که به نحو مطلق الوجود جعل حکم صورت گیرد، وضع عام موضوع له خاص رخ خواهد داد. به عنوان مثال در صورتی که مولی از تعبیر «التکلم حرام علی هذا العبد» استفاده کند، دو نحو قابل تصویر است. صورت اول این است که صرف الوجود تکلم مورد نهی واقع شده باشد؛ چون ممکن است که قصد مولی این باشد که عبد را به میان دشمن فرستاده تا به جهت تصور دشمن مبنی بر کر و لال بودن عبد، اطلاعات به دست بیاورد. در این شرائط اگر عبد حتی یک مرتبه سخن بگوید، نقشه مولی از بین خواهد رفت و لذا مولی از صرف الوجود تکلم عبد نهی کرده است و لذا وضع عام موضوع له عام خواهد شد؛ چون مولی تکلم را لحاظ کرده و تحریم را برای این تکلم کلی جعل کرده است و در نتیجه نسبت به افراد انحلال رخ نمی دهد. اما صورت دوم این است که مولی از باب اینکه عبد او نسنجیده سخن می گوید، از تکلم نهی می کند. با توجه به اینکه مشکل نسنجیده سخن گفتن عبد در هر مرتبه وجود دارد، نهی مولی به صورت مطلق الوجود است که انحلال نسبت به هر فرد رخ می دهد. در این فرض وضع عام بوده، اما موضوع له خاص است؛ یعنی مولی عنوان تکلم را لحاظ کرده است، اما حرمت را برای افراد تکلم جعل کرده است.

بنابراین وضع عام موضوع له خاص به معنای لحاظ مفهوم عام و جعل حکم یا لفظ برای افراد آن است که خود افراد موضوع له بوده و مفهوم عام مشیر به افراد قرار داده می شود کما اینکه در مثال نامگذاری زعیم برای نوزادان هر یک از نوازادان دارای نام علی خواهند شد، که با توجه به اجمالی بودن عنوان، از تعبیر وضع عام استفاده می شود، اما موضوع له افراد است و لذا موضوع له خاص می شود، در حالی که در موارد وضع عام موضوع له عام، حکم برای طبیعی قرار داده می شود. به عنوان مثال برای لفظ «ماء» معنای کلی در نظر گرفته شده و لفظ در مقابل آن قرار داده می شود و به همین جهت فرد خاصی از آب موضوع له لفظ «ماء» نیست بلکه مصداق آن است.

تاکنون روشن شد که وضع عام موضوع له خاص با اشکالی مواجه نیست.

# د: وضع خاص موضوع له عام

چهارمین قسم از اقسام وضع، وضع خاص موضوع له عام است که مشهور قائل به استحاله آن شده اند.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری وضع خاص موضوع له عام را محال ندانسته و در تبیین آن فرموده اند: همان طور که در وضع عام موضوع له خاص گفته شد که به جهت اتحاد مفهوم کلی و افراد در خارج، مفهوم کلی می تواند مشیر اجمالی به افراد باشد، خاص نیز می تواند مشیر به کلی بوده و وجه اجمالی عام باشد؛ چون خاص و عام اتحاد دارند.

ایشان فرموده اند: اگر شبحی از دور مشاهده شده و مشخص نباشد که چه چیزی است، موجود جزئی است که می توان در مورد آن گفت: به لحاظ نوع برای آن لفظ شاة وضع می کنیم و بعد از نزدیک آمدن مشخص می شود که آن شبح گوسفند بوده است.[[3]](#footnote-3)

به نظر ما کلام مرحوم حائری صحیح نیست؛ چون ایشان از مثال شبح برای امکان وضع خاص موضوع له عام استفاده کرده اند، در حالی که اگر از تعبیر «نوع هذا الشبه» به عنوان مشیر به نوع استفاده نشود، امکان وضع لفظ برای نوع وجود ندارد؛ چون تصور جزئی منشأ اشاره اجمالی به کلی نیست؛ لذا اگر یک نوزاد تصور شود، اگرچه اتحاد با کلی دارد، اما کلی به شرط شیء و در ضمن همان نوزاد است و با این فرض امکان وجود ندارد که لفظ انسان برای انسان لابشرط از آن نوزاد وضع شود الا اینکه گفته شود که برای نوع این نوزاد فلان اسم قرار داده می شود که تعبیر نوع نوزاد مشیر خواهد بود، اما در عین حال وضع عام موضوع له عام خواهد شد؛ چون در وضع عام موضوع له عام لازم نیست که به عنوان ذاتی باشد بلکه اگر به عنوان کلی اجمالی هم تعلق گیرد، وضع عام موضوع له عام خواهد شد که «نوع هذا الانسان» عنوان کلی اجمالی است که مشیر به جامع انسان است. اما صرف تصور این نوزاد برای اسم گذاری برای نوع نوزاد محال است و لذا لازم است که تصور نوزاد موجب انتقال به نوع نوزاد شده و بعد برای نوع نوزاد نام انسان نهاده شود که وضع عام موضوع له عام خواهد شد.

بنابراین قسم چهارم وضع محال است.

# بررسی کیفیت وضع در حروف و هیئات

در مورد معنای حرفی که در مورد حروف مثل لفظ «من» و هیئت ها مثل جمله خبریه «زید قائم» وجود دارد، اختلاف وجود دارد. ابتداء معنای حروف را بررسی کرده و در ادامه معنای هیئت ها نیز مورد بررسی قرار می گیرد. در انتها نیز ثمره این بحث تبیین خواهد شد.

در اینجا تذکر این نکته لازم است که در مورد یکی بودن معنای لفظ «من» و «الابتداء» احساس می شود که قرار دادن یکی از آنها به جای دیگری صحیح نیست. البته محقق رضی در شرح کافیه گفته است که معنای لفظ «من» و الابتداء یکسان است، اما نکته این است که از یکی از آنها نمی توان به جای دیگری استفاده کرد؛ مثلا نمی توان به جای تعبیر «السیر من البصره» از تعبیر «السیر الابتداء البصره» استفاده کرد و یا اینکه به جای تعبیر «عاقبة الامور خیر من ابتداءها» نمی توان از تعبیر «الی الامور خیر من منها» استفاده کرد که جهت و علت این مطلب نیاز به تأمل دارد. البته عادتاً این گونه است که نمی توان از حروف به جای اسماء و یا بالعکس استفاده کرد، اما گاهی استفاده از حرف و اسم به جای یکدیگر اشکالی ندارد که به عنوان مثال به چند مورد اشاره می شود:

الف: استفاده از تعبیر «الجالس فوق السطح» به جای تعبیر «الجالس علی السطح».

ب: استفاده از «اخذت بعض الدراهم» به جای «أخذت من الدراهم»

ج: استفاده از «زید مثل الاسد» به جای تعبیر «زید کالاسد».

د: استفاده از «اتمنی ان الشباب یعود یوما» به جای «لیت الشباب یعود یوما».

اگرچه در مواردی اسم و حرف به جای یکدیگر به کار می روند و این موارد هم دارای توجیه است، اما مهم این است که عادتا اسم و حرف به جای یکدیگر به کار نمی روند.

عدم به کار رفتن اسم و حرف به جای یکدیگر منشأ شده است که علما در مورد حروف بحث تحلیلی[[4]](#footnote-4) مطرح کنند؛ چون اجمالا معنای حروف مشخص است، اما معنای آن به صورت تفصیلی مورد تحلیل واقع شده است.

## مسالک معنای حرفی

در مورد معنای حرفی عمدتا سه مسلک اساسی وجود دارد که عبارتند از:

### الف: علامیت

اولین مسلک در معنای حرفی مسلک علامیت است که حرف اساساً بر هیچ معنای وضع نشده است بلکه علامت بر خصوصیت مدخول خود است کما اینکه در مثال «ضرب زیدٌ» اعراب زید معنایی ندارد بلکه علامت فاعل بودن آن است.

در مورد مثال «سرت من البصره» نیز لفظ «من» معنای ندارد، بلکه صرفا بیان کرده است که سیر مبتدأٌ به و بصره مبتداٌ منه است.

به نظر ما مسلک علامیت روشن نیست؛ چون اگر مقصود این است که وجود حرف در شکل گیری معنای جمله نقشی ندارد، ادعای باطلی است؛ چون اگر لفظ «من» از تعبیر «سرت من البصره» برداشته شود، صرفا علامت برداشته نشده است، بلکه معنای جمله دچار اختلال می شود، در حالی که در «ضرب زید» اعراب برداشته شود، شبیه «أکل الکمثری یحیی» یا «ضرب موسی عیسی» خواهد شد که در آن علامت فاعل یا مفعول وجود ندارد و نهایتا فاعل و مفعول مشخص نمی شود، اما معنا دچار اختلال نیست که به جهت تشخیص فاعل و مفعول نیز در قواعد ادبی بیان شده است که باید فاعل ابتدا ذکر شود. اما در حالی که «سرت البصره» بیان گردد، معنا حتی در نزد متکلم اختلال پیدا کرده است و لذا نمی توان ادعاء کرد که حرف در تکوّن معنای جمله نقشی ندارد.

در صورتی هم که مقصود این باشد که حرف مراد استعمالی از سیر و بصره را بیان کرده و کشف می کند که مراد از سیر، سیر خاصی است که از بصره شروع می شود، این مطلب هم خلاف وجدان است؛ چون معنای آن این است که سیر در معنای مجازی استعمال شود.

در صورتی هم که ادعاء این باشد که حرف مراد جدی از سیره و بصره را بیان کند، کلام صحیحی نیست؛ چون اگر کلام مراد جدی نداشته و از روی هزل تعبیر «سرت من البصره» به کار برده شده باشد، کشف مراد جدی ممکن نخواهد بود.

بنابراین مسلک علامیت حرف به هیچ وجه صحیح نیست.

### ب: اتحاد ذاتی معنای حرفی و اسمی و اختلاف در لحاظ

دومین مسلک در معنای حرفی این است که ذاتا بین معنای حرفی و اسمی تغایر وجود ندارد و لذا معنای «من» و «الابتداء» ذاتا یکی است، اما اختلاف در لحاظ منشأ فرق می شود؛ یعنی لفظ «من» برای ابتدا وضع شده است، به شرطی که در آن لحاظ آلی صورت گرفته باشد و «الابتداء» هم برای فرضی وضع شده است که معنای استقلالی لحاظ شده باشد.

این مسلک مورد پذیرش صاحب کفایه[[5]](#footnote-5) قرار گرفته و به محقق رضی نیز که معنا بین حرف و اسم را واحد دانسته اند، نسبت می دهند. اما به نظر ما کلام محقق رضی ظهور در این معنا ندارد.

در جلسه آینده مبنای صاحب کفایه مورد بررسی قرار می گیرد.

1. . [الاصول فی علم الاصول، علی ایروانی، ج1ص 15.](http://lib.eshia.ir/86447/1/15/%D8%A7%D9%82%D8%B3%D8%A7%D9%85) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [نهایة الافکار، آقا ضیاء الدین العراقی، ج1، ص37.](http://lib.eshia.ir/13053/1/37/الثانی) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [درر الفوائد، عبدالکریم حائری، ج1، ص5.](http://lib.eshia.ir/13098/1/5/أقول) [↑](#footnote-ref-3)
4. . بحث لفظی غیر تحلیلی مانند دلالت جمله شرطیه بر مفهوم یا دلالت امر بر وجوب است. [↑](#footnote-ref-4)
5. . [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص11.](http://lib.eshia.ir/27004/1/11/حسب) [↑](#footnote-ref-5)